ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون

ترکیب بند

در تعزیت شہادت امام المشرقین والمغربین سیدنا ومولانا
ومولی الثقلین سبط الاصغر شہید الاکبر ابی عبداللہ الحسین علیہ الاف
الصلوات والسلام در جواب دوازدہ بند مرثیہ ملا محتشم کاشی الموسوم بہ

محشرستان غم

الفہ المتوسل الی آل رسول اللہ ابوطاہر محمد الفت علی الامیٹھوی
غفر اللہ ذنوبہ الخفی والجلی

در مطبع منشی نولکشور واقع لکھنؤ طبع شد

سنہ ۱۹۰۵ء

بسم الله الرحمن الرحیم

باز این چه ماجراست که بر عرش اعظم است — این شور و فغان و ناله و فریاد و ماتم است

از شور ناله در صف کروبیان عرش — بی حکمش انتظام خدا جمله درهم است

ارواح انبیا ز خدا خواسته پناه — از شور شیونی که در همه اجسام عالم است

افتاده خاک بر سر خود جبرئیل امین — از دیدهٔ خونفشان ملک الموت در غم است

آشفته موی حضرت زهرا به تیره خاک — پاشیده خاک ریش رسول اکرم است

این گونه حادثات و مصائب بکائنات — بیش از قیامت است که نامش محرم است

این ماتم عزای شهنشاه کربلاست — کو باعث شفاعت و تخلیق آدم است

نعلین او بود ز شرف تاج قبلتین
آن شهسوار دوش رسول خدا حسین

آب فرات و تشنه شهیدان کربلا — عالم سراب بود ز طوفان کربلا

فریاد العطش چو ز اکبر شنید واو — خاتم بجای آب سلیمان کربلا

از دست شمر آن سگ ابلق که شمر بود — زخم سنان سید سلطان کربلا

عرش خدا بلرزه درآمد چو می برید — از تن سر مکرم مهمان کربلا

ای ابر خون ببار بروی زمین چو خون برآر — چون کشته شد حسین بمیدان کربلا

ای آفتاب از تو بپوش رخت سیاه — چون بود حال شام غریبان کربلا

ای آسمان تفو که چنین تا بحشر ماند — بر دامن تو خون شهیدان کربلا

از اختران انجم گردون سپند شد
چون دود آه آل محمد بلند شد

آن روز کاش آب ز دنیای دون شدی — هر قطره خون شدی و ز دیده برون شدی

کاش آن زمان که تشنه حسین و روان فرات — این گونه آب سنگ شدی و سکون شدی

کاش آن زمان که باده بعشرت یزید خورد — این جام زهر تاب فلک واژگون شدی
کاش آن زمان ز سنگ لبهای کافران — از فرط سوز غم جگر کوه خون شدی
کاش آن زمان عذاب قیامت شدی بخلق — لیکن بکائنات دگر حشر چون شدی
کاش آن زمان که چادر زینب گرفته اند — هم کعبه بی لباس شدی سرنگون شدی

آل بتول چون بغضب سر بر آورند
گر صد جهان بود بجهنم در آورند

بند چهارم

این اشقیا بهر چه سنگ جفا زدند — آن بر وجود پاک رسول خدا زدند
ارکان کعبه شد متزلزل در آن زمان — شمشیر چون بفرق شه لافتی زدند
از مغرب آفتاب قیامت دمید چون — جام شهادت حسن مجتبی زدند
مهمان حسین بکردند کافران — تیغ و سنان تبرکه در کربلا زدند

جز خون ما مجوی قبولش کسی نکرد — آل نبی ز خلد برین چون صلا زدند

دود از زمین و شعله ز عرش برین بخاست — چون آتشی به خیمهٔ آل عبا زدند

از چشم خون روان همی داشت آفتاب

از فرط گریه بر رخ خود معجر سحاب

از اسب چون حسین علی بر زمین رسید — بر خاک تیره تاج شهنشاه دین رسید

رضوان بگفت گریه کنان وا محمدا — چون شور اهل بیت بعرش برین رسید

جبرئیل با ملائکه این گفت و مویه کرد — بشنید دوستان که قیامت چنین رسید

میکائیل سر برهنه فغان کرد و می‌رسید — این شور چون بعیسی گردون نشین رسید

گفت آن رسول الهی که بیکس است بر زمین — چون این ستم بسبط شه مرسلین رسید

بکند موی و سینه بماتم سیاه کرد — زین حال ماتمش بداور جان آفرین رسید

فریاد کرد و گفت که یا رب ذوالجلال

جانم ستان که نیست دگر طاقت ملال

ترسم چو این گناه لعینان رقم زنند	عالم همه سیاه شود چون قلم زنند
آه آن زمان که آل نبی مستتر بوند	چون بی کفن برهنه بمحشر قدم زنند
حیف آن دمی که اهل حرم بی ردا بشر	از بهر داد دست برهنه علم زنند
پس آن زمان ز قهر الهی که سید	چون بجزاش کون و مکان را بهم زنند
از خوف حق شکافته و شعله زن شده	کهسار خاک بر سر اهل ستم زنند
ماتم کنان جامه دران شان وزین	گر سینه و جبین غم ز عرب تا عجم زنند
این علی عالی اعلی حسین بود	جن و بشر همه بهواش دم زنند

گهواره اش بخواب بجنباند جبرئیل
رویش بشست فاطمه از آب سلسبیل

در دشت چون نهاد سر آن بزرگوار	لرزید آفتاب و فرو شد بجو بسال

از دود آه گشته رخ اختران سیاه | افتاده از نگاه همان چرخ بیمدار
آتش ببارش آمد و جانها بجسم سوخت | باد گران وزید و بجنبید کوهسار
لرزید همچو بوته زیبق دل زمین | آثار رستخیز شده یکسر آشکار
چون یاری نجست بجز صبر از خدا | فوج ملائکه همه بگریست زار زار
بر نیزه داشتند سر آن امام کو | گشتی بدوش پاک رسول خدا سوار

تا سراج رفته قافله چون رو بشام کرد
ازجانیکه بود بمحشر خرام کرد

شور رحیل بسکه دران کاروان فتاد | وحش و طیور راز قیامت گمان فتاد
بی آنکه شیر دم زند اندر کنام مرد | بی آنکه مرغ پر زند از آشیان فتاد
در ره بقتلگاه شهیدان چو شد گذر | ناگاه چشم زینب بیکس بران فتاد
نعشی فتاده دید که از زخمش برو | گلگون ردای نور خدا ز آسمان فتاد

یا اخی بگفت و فتاد از جمل بخاک — برخاست پس بنعش امام زمان فتاد

آن گونه شور شد ز حرم خاست آن زمان — کاشوب روز حشر بکون و مکان فتاد

در سوزش آن زنان دل پرجوش اهل‌بیت — چون خار و خس بکوره آهنگران فتاد

بند نهم

سوی مدینه چشم تر آن دختر بتول
فریاد کرد و گفت که یا جدا الرسول

این ماهی طپیده به هامون حسین تست — این تشنه که پا زده در خون حسین تست

این سر برهنه خاک بسر زینب تو ام — این سر بریده ناشده مدفون حسین تست

از ابر چشم قطره فشان زینب تو ام — خونش روان چو موج جیحون حسین تست

صد پاره پیرهن شده من زینب تو ام — زخمش ز چاک چادرم افزون حسین تست

رسوا شده اسیر شده زینب تو ام — پوشیده تا ز خلعت گلگون حسین تست

در قید امت تو شده زینب تو ام — زین کشمکش که پا زده بیرون حسین تست

جز ناله و گریستن از من چه می شود — دانی تو و خدای تو بس حق چنین تست

از حالت سکینه چو باز اضطراب کرد
با مام خویش فاطمهٔ زهرا خطاب کرد

ای بضعهٔ رسول خدا حال ما ببین — غمگین سکینه عابد بیمار را ببین

تیری که زد به اصغر معصوم حرمله — خون را بجای شیر کشید این جفا ببین

چون باد نوبهار ز خلد برین بیا — [illegible] خون قبا ببین

این هر دو نونهال من بیکس و نزار — بر جان خال خویش نثار و فدا ببین

همچون شعاع نور بیا اندرین ظلم — ماه تمام خود به خسوف بلا ببین

از پشت خود یکی به نمازش جدا کرد — اکنون سر کرمش از تن جدا ببین

برداشتی علی ولی خار از او — اکنون خلیده در جگرش نیزها ببین

ای مونس شکسته دلان از یزید داد

از کشتی نجات جهان را بباد داد

ای زاده زیاد چه بیداد کرده — در کافری زیاده ز شداد کرده

سبط نبی بریده ز قفا چون سر حسین — شاید که بوسه‌ها سر نبی یاد کرده

برداشتی به نیزه سرش همچو آفتاب — محشر نموده ستم ایجاد کرده

این قسیم جنت و نار است این حسین — دوزخ مگر برای خود آباد کرده

از دست ناکسان تو اکبر شهید شد — باغ مراد فاطمه برباد کرده

خوشنودی خدا و رسول خدا چه شد — چون خاطر یزید لعین شاد کرده

بهر درم که داغ جبین سفاهت است — با دشمن امام تو امداد کرده

چون عذاب دوزخیان یاد آورند
از آتشین نهاد تو دوزخ بر آورند

افسر خموش از سخنت عالم آب شد — وز سیل گریه خانه جانها خراب شد

افسر خموش از سخن شعله بار تو — هر دم نفس ز سینه برون چون سحاب شد

افسر خموش از سخن آتشین تو — دل داغ داغ گشته و داغ آفتاب شد

افسر خموش از سخن جانگداز تو — زرین خموش هر جگر و دون کباب شد

افسر خموش دست دعا را بلند کن — هر جا دعای خسته دلان مستجاب شد

یا رب بحق آل نبی با من آن کنی — گویند بر مراد جهان کامیاب شد

تا زمهر کسیکه دعاے چنین نکرد

بالم ز هر سر کیه هاے چنین نکرد